

وحی در قرآن

منیره صباغی ندوشن*

چکیده

در مقاله‌ی حاضر سعی بر آن است که وحی را از منظر قرآن بنگرد. بدین رو نخست اقسام تکوینی و تشریحی آن را بر می‌شمارد و سپس آیاتی که معرّف حقیقت وحی و حیاتیّت قرآن‌اند، اشاره می‌کند. مقصود و هدف این نوشتار نشان دادن شکوه و اهمّیت وحی در منظر قرآن است. منظرها و دیدگاه‌های دیگر، هر یک به نوبه‌ی خود دری به سوی حقایق و حیانی می‌گشایند؛ اما بیشترین پرتو را خود وحی بر خود می‌اندازد. ناگفته نماند در میان همه‌ی کتاب‌های آسمانی، هیچ کتابی به اندازه قرآن، درباره‌ی وحی سخن نگفته است و مشتقات این کلمه را در خود نیاورده است.

کلید واژه‌ها: قرآن، علوم قرآنی، وحی، اقسام وحی.

مقدمه

مهم‌ترین نکته درباره‌ی قرآن، همانا «وحيائیت» آن است. خداوند، پدیده و شگفتی‌های بسیاری آفریده است، اما در میان همه‌ی آنچه از کارخانه‌ی آفرینش صادر شده است، هیچ مصنوعی به اهمیت و ارزشمندی وحی نیست؛ زیرا این پدیده‌ی مقدس و انسان‌ساز، تنها روزنه‌ای است که ارتباط بنی آدم را با جهان معنا و ماوراءالطبیعه برقرار می‌کند. اگر روزی در خانه‌ی خود بنشینیم و دریابیم که همه‌ی ارتباط‌های ما با دنیای بیرون قطع شده است، چه احساس وحشتناکی به ما دست خواهد داد؟ مثلاً بدانیم که برق قطع شده است، خط‌های تلفن مختل شده‌اند، در باز نمی‌شود و پنجره‌ها همه بسته خواهند ماند! همسایه‌ای نداریم و همه‌ی آشنایان و خویشان، ما را فراموش کرده‌اند! اکنون در اتاقی زندگی می‌کنیم که راهی به بیرون ندارد. زندگی در چنین محیط خفقان‌آور و تنگی، چند روز یا ساعت قابل تحمل است؟

وحی، همچون در و پنجره‌ای است که ارتباط ما را با جهان‌های دیگر ممکن می‌سازد. انکار یا بی‌اعتنایی به این عطای بزرگ الهی، ما را سخت در این جهان تنها و بی‌کس می‌گذارد و جز احساس ناامیدی و سرخوردگی، میزبان حس و منش دیگری نخواهیم بود.

بدین رو است که بر هر انسان آزاده و اندیشه‌مندی است که به قدر وسع و توان خود درباره‌ی پدیده‌ی وحی و کتاب‌های آسمانی تحقیق و تفحص کند و روح خویش را از این انعام آسمانی و نعمت بزرگ الهی محروم نکند. اما راه‌های تحقیق درباره‌ی وحی چیست؟ به سخن دیگر، از چه منظرهایی می‌توان وحی را شناخت و به مفاد و پیام آن دست یافت؟ آیا در این راه باید به تحقیقات نظری و عقل‌گرایانه بسنده کرد و مهار تحقیق را به عقل بشری خود سپرد؟ به قطع اگر عقل آدمی در شناخت وحی، قدرت و نیروی کافی را داشت، می‌توانست خود را جایگزین آن بکند و به صدای بلند اعلام

نماید که تا من هستم، نیازی به وحی و سخنان آسمانی نیست! اما عقل آدمی هرگز چنین ادعایی ندارد. آری؛ به نیروی عقل می توان دامنه ها را شناخت و تا چندین سرزمین را نیز پیمود؛ اما در این مسیر پرفراز و نشیب، به منطقه هایی خواهیم رسید که پای چوبین عقل از پیمودن آن عاجز است. به تعبیر زیبای مولوی، عقل همچون مرکبی است که آدمی را تا کنار دریا پیش می برد؛ اما برای سفرهای دریایی باید مرکب دیگری را به کار گرفت و بر آن نشست:

تا به دریا، مرکب اسب و زین بود

بعد از آنت مرکب چوبین بود^۱

اگر غیر از این بود، پیامبر گرامی نمی فرمود:

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ^۲

«همانا قرآن را کسی می شناسد که مخاطب آن است.»

به هر روی، اگر چه قرآن را جز از طریق قرآن نمی توان شناخت، اما همه ی امکانات و توانایی های علمی و تجربی بشر به ما کمک می کنند که گوشه هایی از عظمت این کتاب بزرگ را شناسایی کنیم. اگر از منظر جامعه شناسی به آیات وحی بنگریم، مهم ترین آموزه ها و رهیافت های جامعه شناختی را می توان در آن یافت. اگر از چشم انداز تاریخی به قرآن نظر بیفکنیم، بزرگ ترین تجارب بشری را در آن می توان یافت. اگر قرآن را به چشم یک فیلسوف یا عارف در نظر آوریم، حقایق مهم هستی را در آن خواهیم یافت. اگر دیده ی دل بگشاییم، قرآن را منبع لایزال زیبایی ها و لطافت های روحی خواهیم یافت، و اگر....

اما هر محقق و دانشمندی، خواهان آن است که این گنجنامه ی حکمت و معدن وحی

را از منظر وحی بنگرد تا به حقیقت آن تقرّب بیشتری یابد؛ زیرا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رو متاب

سایه از وی گر نشانی می دهد

شمس هر دم نور جانی می دهد
 سایه خواب آرد تو را همچون سَمَر^۳
 چون بر آید شمس، اِنْشَقَّ الْقَمَرُ
 زان که بی گلزار بلبل خامش است
 غیبت خورشید، بیداری گُش است^۴

آری؛ حجتِ آفتاب، نور او است و درخشندگی جاودانه‌ی او در میانه‌ی آسمان. می توان از طریق سایه‌ها، بر وجود خورشید استدلال کرد، اما نیکوترین استدلال و استوارترین برهان بر وجود خورشید، حضور درخشان و حقیقت نورافشان آن است. همین حقیقت بلند و لطیف، موجب شده است که مفسران نامی و بزرگ مسلمان، آیات قرآن را به مدد آیات دیگر آن تفسیر کنند و به اصطلاح «تفسیر قرآن به قرآن» را بپسندند و پیش گیرند.

در پایان این مقدمه، حدیث مبارکی را از امام صادق علیه السلام یادآور می شویم که در آن، سخن از ارتباط و اتصال انسان به خدا از طریق قرآن است. راوی می گوید: دعای امام صادق علیه السلام هنگامی که قرآن را به دست می گرفت، هماره این بود که:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا كِتَابُكَ... وَ حَبْلًا مُتَّصِلًا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ
 عِبَادِكَ؛^۵

«خداوند! من گواهی می دهم که این قرآن، کتاب تو است... کتابی که او را مانند ریسمانی قراردادی آویخته و متصل میان خودت و بندگانت.

یعنی «چون قرآن را به دست گیرید و بخوانید، چنان است که به ریسمانی محکم چنگ زده‌اید که یک سر آن در دست خداوند است و یک سر در دست شما، پس مقام قرآن را بشناسید و هر چه بیشتر از آن بهره ببرید، و با خواندن آن با خدای خود انس گیرید.»^۶

وحی در آینه‌ی قرآن

کلمه‌ی «وحی» و آنچه با این کلمه هم خانواده است، بیش از هفتاد بار در قرآن حضور رسانده است.^۷ در این کاربردها، وحی، معانی متفاوتی بر خود می‌گیرد؛ ولی غالباً در معنای ارتباط ویژه خداوند با پیامبران، به انگیزه‌ی هدایت انسان‌ها و تشریح احکام است. مرحوم علامه طباطبایی (ره) معتقدند که در میان کتاب‌های آسمانی، هیچ کتابی به اندازه‌ی قرآن، درباره‌ی وحی و ماهیت و کیفیت آن، سخن نگفته است. «قرآن مجید، بیشتر از هر کتاب مقدس دیگر، مانند تورات و انجیل، از مسئله‌ی وحی آسمانی و فرستنده‌ی وحی و آورنده‌ی آن یاد کرده و حتی از کیفیت وحی سخن گفته است.»^۸

با وجود این وحی در قرآن، اختصاصی به گفتگوی خداوند با پیامبرانش ندارد؛ زیرا به غیر آن نیز اطلاق شده است.

پیش از آن که درباره‌ی ماهیت و کیفیت وحی تشریحی، یعنی وحی خداوند به پیامبرانش سخن بگوییم، جا دارد که درباره‌ی دیگر وحی‌ها توضیحی آورده شود. لذا این بخش از مقاله را به دو بخش «وحی تکوینی» و «وحی تشریحی» تقسیم می‌کنیم. مراد از وحی تشریحی، سخنانی است که خداوند با پیامبران خود گفته و در آن، هدایت انسان منظور بوده است.

غیر از این نوع وحی را می‌توان، تکوینی نامید. البته غیر از وحی تشریحی و تکوینی - که تفصیل آنها خواهد آمد - وحی دیگری نیز در قرآن به چشم می‌خورد که عبارت است از وحی شیاطین به دوستان خود. با قدری مسامحه می‌توان این نوع وحی را نیز در شمار وحی‌های تکوینی گنجانند؛ گرچه بهتر آن است که در مجالی دیگر، وحی را به سه بخش تکوینی، تشریحی و شیطانی تقسیم کرد و سخن گفت.^۹

۱. وحی تکوینی

خداوند به زبان‌های مختلف با آفریدگانش سخن گفته است. استفاده از این زبان‌ها،

ویژه‌ی خداوند تبارک و تعالی نیست؛ زیرا انسان‌ها نیز از این زبان‌ها، در زندگی روزمره‌ی خود استفاده می‌کنند. مثلاً پدری که فرزند خود را گوشزد می‌کند که چنین باش و چنان نباش، در این توصیه از چند زبان سود می‌جوید: گاه این توصیه‌ها را به زبان می‌آورد و با کلمات باز می‌گوید؛ گاه نیز همین پند و اندرزها را به زبان دیگری می‌گوید؛ مثلاً او را به گونه‌ای تربیت می‌کند که گویی در حال شنیدن همان پندها و توصیه‌ها است. تربیت و تنبیه یا تشویق، خود زبان ویژه‌ای است که می‌توان آن را زبان تکوینی انسان نامید. غیر از خداوند و انسان، موجودات دیگر نیز زبان تکوینی دارند. تسبیح خدا بر زبان همه‌ی آفریدگان هست؛ ولی گاه آن را با کلمات و اذکار خاص بیان می‌کنند و گاهی نیز با رشد و سازگاری خود با محیط ادا می‌نمایند؛ چنان که شاعری گفته است:

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید

بدین رواست که مولوی می‌گوید اگر پنبه‌ی وسواس " = وسوسه‌ها] را از گوش خود بیرون کنیم، صداهای بسیاری را خواهیم شنید.

پنبه‌ی وسواس بیرون کن ز گوش

تا به گوشت آید از گردون خروش

گر نخواهی در تردد هوش جان

کم فشار این پنبه را در گوش جان

تا کنی فهم آن معماهاش را

تا کنی ادراک رمز و فاش را

پس محلّ «وحی» گردد گوش جان

وحی چِبُود؟ گفتن از حسّ جهان^{۱۰}

به گفته‌ی همو، غلغله‌ی اجزای جهان در همه جا پخش است و اگر ما را گوش شنیدن آنها نیست، از آن رواست که با زبان تکوینی موجودات. بیگانه‌ایم؛ و گرنه:

سنگ، احمد را سلامی می‌کند^{۱۱}
 کوه، یحیی را پیامی می‌کند
 ما سمعیم و بصیریم و خوشیم
 یا شما نامحرمان ما خاموشیم
 چون شما سوی جمادی می‌روید
 مَحْرَمِ جانِ جمادان چون شوید
 از جمادی، عالم جان‌ها روید
 غُلُّلِ اجزای عالم بشنوید
 فاش تسیح جمادات آیدت
 وسوسه‌ئی تأویل‌ها نثر بایدت
 چون ز حس بیرون نیامد آدمی
 باشد از تصویر غیبی اعجمی^{۱۲}

به هر روی می‌توان وحی تکوینی خداوند را - تا آنجا که قرآن کریم گزارش فرموده است - به موارد زیر خلاصه کرد. در این موارد، وحی در معنای غیر تشریحی آن به کار رفته است؛ یعنی می‌توان گفت وحی در این آیات، در معنای زیر به کار رفته است:

۱-۱. تدبیر عالم و سنت‌های هستی

گاه مراد خداوند از «وحی» به معنای تدبیر و تقدیر است. وحی در این معنا، یعنی سنت‌های آفرینش. بنابراین اگر خداوند می‌فرماید ما به آسمان وحی کردیم، مراد آن است که چنین سنتی را بر او مقدر کردیم و تدبیر ما چنین بوده است. این نوع وحی، در سوره‌ی فصلت، آمده است.

و اوحی فی کلّ سماءٍ امرها و زینتاً السماء الدنيا بِمَصابیحٍ و حِفْظاً ذلک
 تَقْدیرُ العزیز العَلیم.^{۱۳}

«و در هر آسمانی، کارش را بدو وحی کردیم، و آسمان این دنیا را

به چراغ‌ها آذین بستیم و آن را نیک نگاه داشتیم. این است

اندازه‌گیری و تقدیر [خدای] قدرتمند و دانا.»

بدین ترتیب، خداوند از سنت‌هایی که برای آسمان در نظر گرفته است، به وحی تعبیر می‌کند.

البته مرحوم علامه طباطبایی، احتمال داده‌اند که وحی در این آیه، به معنای وحی به

«اهل آسمان» است.^{۱۴}

اگر این نظریه را بپذیریم، اولاً قائل به حذف «اهل» شده‌ایم و ثانیاً گویا نیازی به چنین

تقدیری نباشد. اگر سخن مرحوم علامه را نیز بپذیریم، خللی به اصل بحث وارد

نمی‌شود؛ زیرا خود ایشان نیز وحی به معنای تدبیر و تقدیر را پذیرفته‌اند. در این صورت

می‌توان به مثال‌های دیگری روی آورد؛ مانند آنچه در سوره‌ی زلزال آمده است و اینکه

«ما به زمین وحی کردیم که اخبار خود را باز گوید...»: یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ

اَوْحَىٰ لَهَا.^{۱۵}

۱-۲. تدبیر غریزی حیوان

در قرآن مجید، آیاتی وجود دارد که در آنها سخن از وحی خداوند به برخی

موجودات زنده - غیر از انسان - است؛ مانند آنچه درباره‌ی وحی به زنبور عسل آمده

است:

و اَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا

يَغْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا.^{۱۶}

«و پروردگار تو به زنبور وحی کرد که از پاره‌های کوه‌ها و از برخی

درختان و از آنچه داریست می‌سازند، خانه‌هایی برای خود

درست کن. سپس از همه میوه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را

فرمانبرداری نما.»

وحی در زندگی زنبور، همان کاری را می‌کند که تعلیم و آموزش در زندگی انسان

می‌کند. اگر انسان برای ساختن خانه‌ی خود، نیاز به آموزش و فن‌آوری دارد، زنبور همه‌ی این دانش‌ها و تجربه‌ها را از راه وحی می‌آموزد. ساختن خانه در این آیه، مثالی بیش نیست؛ زیرا زنبور هزاران کار دیگر نیز می‌کند که هیچ یک از آنها را در مدرسه نیاموخته است؛ بلکه همگی به وحی الهی یا الهام غریزی است. برگرفتن شهد از گل‌ها و تبدیل آنها به عسل و موم، از آن جمله است:

به گفته ملیح و زیبای مولوی:

گیرم این وحی نبی گنجور نیست

هم کم از وحی دل زنبور نیست

چونکه «اوحی الرّب الی النحل» آمده است

خانه‌ی وحی اش پر از حلوا شده است

او به نور وحی حق عزّوجلّ

کرد عالم را پر از شمع و عسل^{۱۷}

مولوی، علاوه بر زنبور، این وحی را در زندگی طوطی نیز نشان می‌دهد. بدین ترتیب

اختصاص وحی غریزی به زنبور را انکار می‌کند؛ چنان‌که همه‌ی مفسران نیز اختصاصی در این وحی ندیده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طوطی ای کاید ز وحی آواز او

پیش از آغاز وجود، آغاز او^{۱۸}

بنابراین یکی از اقسام وحی تکوینی، همان دانش غریزی و الهام درونی موجودات

است که به وسیله‌ی آن زندگی خود را سامان می‌دهند. وحی در حیات جانوران،

همچون عقل و شعور در انسان عمل می‌کند.

۱-۳. الهام ربانی یا مفاهمه‌ی غیبی

بنابر آنچه در قرآن آمده است، خداوند با بسیاری از بندگان خاص خود، به زبان الهام

قلبی سخن گفته و آنان را به راه راست رهنمون شده است. از جمله در قصه‌ی مادر

موسیٰ علیہ السلام کہ می خوانیم: خداوند به مادر موسیٰ وحی کرد که فرزندش را شیر دهد و اگر بر جان او بیمناک شد، وی را به دریا افکند...

و أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ^{۱۹}

از آنجا که مادر موسیٰ علیہ السلام در شمار انبیا نبوده است، وحی در این آیه و مانند آن، به معنای الهام و خطوط قلبی است. قلب آدمیان، گاه پیام‌هایی را از عالم بالا دریافت می‌کند که شباهت بسیاری به وحی دارد. مرحوم علامه طباطبایی (ره) نیز «تفهیم در قلب به صورت نهانی» را وحی دانسته و از جمله کاربردهای وحی را همین گونه الهامات می‌شمارند.^{۲۰}

وحی در این معنا، در ماجرای حواریون عیسی نیز به کار رفته است. آنجا که خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید:

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْخَوَارِئِثِ أَنْ آمِنُوا بِي وَرَسُولِي^{۲۱}؛

«و یاد کن، هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام، ایمان آورید.»

هیچ دلیلی وجود ندارد که حواریون عیسی، در شمار پیامبران علیهم السلام بوده‌اند. بنابراین وحی به آنان را باید از نوع الهام قلبی بدانیم.^{۲۲}

مولوی نیز این‌گونه وحی را چنان عمومیّت می‌دهد که گویی هر مؤمنی قادر به

دریافت چنین الهاماتی هست:

مؤمن! ينظر به نورالله شدي

از خطا و سهوايمن آمدی

لوح محفوظ است او را پیشوا

از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا

نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب

وحی حق. و الله أَعْلَمُ بالصواب^{۲۳}

پیش از این درباره‌ی نوعی وحی که از جانب شیاطین القا می‌شود، سخن گفتیم. قرآن گرامی، به صراحت می‌گوید، شیطان به دوستان خود وحی می‌کند و به آنان راه خطا را می‌نمایاند. از این نوع وحی به «خطورات شیطانی» نیز تعبیر شده است. این نوع وحی، تنها نوعی است که مبدأ و منشأ آن خداوند متعال نیست. می‌توان از وحی و الهامات شیطانی به «وسوسه» نیز تعبیر کرد؛ زیرا در آیات پایانی قرآنی، در سوره‌ی ناس، خداوند خبر می‌دهد که خناس در قلب‌های مردم، وسوسه می‌افکند: *يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ*.^{۲۴}

به هر روی در سوره‌ی انعام می‌خوانیم که شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند که بنا بر آموزه‌های اسلامی، وحی شیطانی، همان وسوسه و خطوراتی است که قلب مردم را نشانه می‌گیرد:

إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ؛^{۲۵}

«همانا شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند.»

در جایی دیگر از قرآن نیز همین سخن تکرار می‌شود؛ با این تفاوت که در این آیه، موضوع وحی شیاطین نیز فاش می‌گردد:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ

بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا؛^{۲۶}

«و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انسی و جنی

برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی دیگر، سخنان آراسته القا

می‌کنند تا همدیگر را فریب دهند.»

از این آیه چنین برمی‌آید که در وحی شیطانی - بر خلاف وحی ربانی، قصدی جز فریب نیست. از آنجا که انگیزه و قصد نخستین در وحی ربانی، هدایت انسان‌هاست، ولی در وحی شیطانی چیزی جز فریب و گمراهی نیست، می‌توان دریافت که این دو نوع

وحی، کاملاً در مقابل یکدیگرند. به همین دلیل می‌توان کلمه‌ی وحی را از اقسام الفاظ مشترکی دانست که معانی متفاوت و متضاد دارند. به واقع استعمال و کاربرد کلمه‌ی مقدس وحی در این گونه مصادیق، به دلیل معنایی است که در ریشه لغوی وحی نهفته است.

زیرا وحی را در معنای «اشاره»^{۲۷}، «ایماء»^{۲۸}، «الهام»^{۲۹} و «سخن پنهانی»^{۳۰} به کار برده‌اند. از هری در این باره گفته است: «وَحَى إِلِيهِ بِالْكَلامِ يَحَى بِهِ وَحِيًّا وَ اَوْحَى إِلَيْهِ وَ هُوَ اَنْ يَكْلَمَهُ بِكَلِمَةٍ يَخْفِيهِ مِنْ غَيْرِهِ»^{۳۱} جوهری نیز در صحاح وحی را سخن آهسته و مخفی معنا کرده است.

بنابراین، تنها وجه مشترک میان وحی آسمانی و آنچه از سوی شیاطین القاء می‌شود، همان مخفی و ایماگونه بودن آن است.

۱-۴. تبشیری یا اشاره

کاربرد دیگر وحی در قرآن بشارت اشاره‌گونه است. این نوع گفتگوی خداوند با بندگان خاصش در قصه‌ی حضرت زکریا به کار رفته است. پس از ناامیدی زکریا و همسرش از داشتن فرزندی در سن کهولت، خداوند به آنان وعده داد که صاحب فرزندی خواهند شد. سپس آنان را مکلف به سه روز روزه‌ی سکوت می‌فرماید:

قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا فَخَرَجَ عَلَيَّ قَوْمِي مِنَ

المِحْرَابِ فَاَوْحَى إِلَيْهِمْ اَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛^{۳۲}

«فرمود: نشانه‌ی تو آن است که سه شبانه‌روز با مردم سخن

نگویی. پس، از محراب بر قوم خود درآمد و ایشان را آگاه گردانید

که بامداد و شامگاه به نیایش و تقدیس خداوند بپردازند.»

۱-۵. تسدیدی یا تأییدی

آخرین نوع از انواع وحی غیر تشریمی، گفتگوی خداوند با پیامبران و اولیای خود است که در آن حکم یا برنامه‌ای تشریح نشده است. رسولان الهی، دو نوع وحی از

خداوند دریافت می‌کردند: گاه وحی تشریحی بوده و گاه غیر آن. در نوع نخست، موظف به ابلاغ و رسالت می‌شدند؛ بلکه به انجام کاری نیکو یا ایصال به مطلوب توفیق می‌یافتند.^{۳۳} بنا بر عقیده‌ی شیعیان این نوع وحی که از آن به وحی تسدید یا تأییدی تعبیر می‌شود، مخصوص انبیاء نبوده و امامان معصوم علیهم‌السلام را نیز شامل می‌شود. نمونه این نوع از اقسام وحی غیر تشریحی در سوره‌ی انبیاء آمده است:

وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و...^{۳۴}؛

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز را وحی کردیم.»

گفتنی است که تعبیر «وحی تکوینی» برای اقسام پیش گفته خالی از تسامح لفظی نیست؛ زیرا برخی وحی‌هایی که تاکنون شمردیم -مانند وحی تسدید و تبشیری یا الهام- به ظاهر ماهیت تکوینی ندارند؛ اما از آنجا که تشریحی نیز نیستند، گنجاندن آنها در ردیف وحی‌های تکوینی، مناسب‌تر می‌نمود. به ویژه آنکه مراد از تکوین در این اصطلاح هرگونه ایجاد و آفرینش است که گاه به طریق گفتگو و مکالمه است.

این نکته را نیز نباید از یاد برد که وحی به معنای گفتگوی خداوند با بندگان خاصش، محدود به موارد فوق نیست. زیرا به عقیده‌ی اهل عرفان، خداوند همواره با اولیای خود در حال گفتگو است و هرگز آنان را از لذت مکالمه با خود محروم نمی‌کند. این گفتگوها گاه شنیدنی و گاه دریافتنی و گاه از نوع ادراکات باطنی است. به هر روی پرداختن به این موضوع، نیاز به تحقیق و مجالی دیگر دارد که در حوصله‌ی این مقال نمی‌گنجد.^{۳۵}

۲. وحی تشریحی

هرگاه در قرآن مجید کلمه‌ی وحی بدون قرینه به کار رود و بتوان از آن معنای مطلق اراده کرد، مراد وحی تشریحی است؛ یعنی وحی‌ای که در آن حکم یا برنامه‌ای از جانب

خدا تشریح شده است و وظیفه مخاطب آن، ابلاغ به مردم است. وحی تشریحی که نوعی پیام‌رسانی و مخابره‌ی پیام الهی است، ویژه‌ی انبیا است:

كذلك يُوحى إليك وإلى الذين من قبلك اللّهُ العزیز و الحکیم.^{۳۶}

«این‌گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و کسانی که پیش از تو

بودند، وحی کرد.»

دانشمندان اسلامی این‌گونه وحی را چنین تعریف کرده‌اند: «تفهیم حقایق و معارف الهی به انسان‌های برگزیده (پیامبران) به منظور هدایت انسان‌ها از غیر طریق‌های معمول مانند حس، تجربه، عقل، شهود؛ تا اینکه آنان پس از دریافت، آن معارف را به مردم ابلاغ کنند.»^{۳۷}

وحی تشریحی، عالی‌ترین مرتبه‌ی ارتباط خداوند با بندگان خود است. این نوع وحی، چنان اهمیّت و ارزشی دارد که حذف آن از زندگی، به معنای حذف همه‌ی ارزش‌ها و هدایت‌هایی است که سعادت جوامع بشری موقوف به آنهاست. می‌توان وحی را یکی از مجاری معرفت برای انسان برشمرد؛ اما به حتم این نوع معرفت، ویژگی‌هایی دارد که با دیگر معارف قابل مقایسه نیست. مبادی و مجاری معرفت بشری عبارتند از:

۱. حس و تجربه؛

۲. تعقل و تفکر؛

۳. تاریخ و تجارب بشری؛

۴. تجربه‌های درونی و شعور باطنی؛

۵. وحی.

در میان معرفت‌های پنجگانه‌ی بالا، وحی ویژگی‌هایی دارد که آن را از همه‌ی معرفت‌های دیگر برتر می‌نشانند. پاره‌ای از این ویژگی‌ها که وحی را به مثابه‌ی چراغ هدایت انسان به سوی سعادت می‌کند، بدین قرار است:

۲-۱. هم‌سازی با فطرت آدمی

وحی و آنچه از جانب خداوند فرود می‌آید، در هماهنگی کامل با گرایش‌های فطری انسان است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا.^{۳۸}

«روی خویش به سوی دین پاکیزه گردان؛ فطرتی که خداوند، مردم را بر آن سرشت.»

۲-۲. صلاحیت قانون‌گذاری

آدمیان از طریق عقل و تجربه‌های تاریخی خود نیز می‌توانند، قوانینی را بنیاد گذارند که روند زندگی را برای آنان سهل و خوشایند کند؛ اما عقل و دیگر مبادی قانون‌گذاری، همگی در طرح قانونی که کامل و همه‌سو نگر باشد، عاجزند؛ زیرا «هدایت به هر وسیله و به سوی هر چه باشد، کار دستگاه آفرینش خواهد بود. همان دستگاه که انسان را آفرید و برای وی هدف سعادت را قرار داده و هدایت عمومی را که هدایت انسان نیز جزئی از آن است، جزئی از برنامه‌ی خود مقرر داشته است و روشن است که در کار آفرینش تناقض و خطا معنی ندارد و اگر احیاناً سببی از هدف خود باز می‌ماند یا منحرف می‌شود، گناه خود آن سبب نیست. بلکه مستند به تأثیر سبب یا اسباب دیگری است که آن سبب را خنثی می‌کند و اگر مزاحمت اسباب در میان نبود، هرگز سببی دو کار متضاد و متناقض نمی‌کرد و در کار خود خطا و انحراف نمی‌پذیرفت. و از اینجا روشن می‌شود که هدایت به سوی قانونی که رافع اختلاف باشد، کار عقل نیست؛ زیرا همین عقل است که به سوی اختلاف دعوت می‌کند؛ همین عقل است که در انسان غریزه‌ی استخدام و حفظ منافع به طور اطلاق و آزادی کامل عمل به وجود می‌آورد.^{۳۹}» تجربه‌های کهن و معاصر بشری نیز ثابت کرده است که علم و عقل به تنهایی قادر به قانون‌گذاری برای بشر نیستند. اجتماعی را نیز نمی‌توان یافت که هیچ تأثیری از وحی نگرفته باشد.

۲-۳. مصونیت از خطا

اگر وحی، تعلیم و برنامه‌ی زندگی اجتماعی انسان بر اساس برنامه‌های کلان آفرینش و هدف خلقت باشد، روشن است که تکوین و آفرینش هرگز در کار خود خطا نمی‌کند. بدین رو، راه وحی، همان راه خلقت و فطرت انسان است. چنانکه خداوند نیز می‌فرماید:

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ. ۴۰

«در آفرینش خدای مهربان، تفاوتی نمی‌بینی»

وحی هم به لحاظ مبدأ (خدا) و هم به لحاظ رسانه (رسول) معصوم است؛ بر خلاف عقل، علم و تجربه‌های بشری که همچون رودخانه‌هایی می‌مانند که در مسیر خود گل و لای‌های بسیاری را می‌آورند. گاه نیز آب از سرچشمه گل‌آلود است.

۲-۴. جامعیت

وحی، جامع نگرش‌ها، گرایش‌ها و برنامه‌هایی است که انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. وحی در دعوی جامعیت خود، رقیب و مخالفی ندارد. هم بنا به مضامین قرآنی و هم بنا بر آزمون‌هایی که وحی به اجرا گذاشته است، چنین جامعیتی را در جایی دیگر نمی‌توان سراغ گرفت. آیاتی همچون «لَا رِطْبَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّبِينٍ»^{۴۱} و «فیه تبیان کل شیء»^{۴۲} پرده از این ویژگی شگفت وحی قرآنی برمی‌دارد.

۲-۵. استظهار به پشتیبانی عقل و علم

اگر آنچه از آسمان فرود می‌آید، نیازی به تأیید یا پشتیبانی عوامل زمینی ندارد، اما تأییدات عقلی و صحه‌گذاری علمی، اطمینان بشر را به وحی آسمانی بیشتر می‌کند. هیچ پدیده‌ی دیگری را نمی‌توان یافت که به اندازه‌ی وحی، مستظهر به پشتیبانی علم و عقل باشد. اگر خداوند مردم را به تعقل دعوت می‌کند و عالم را برتر از جاهل می‌شمارد، عقل و علم نیز وحی را در کانون توجهات می‌نشانند و از همه‌ی امکانات بالقوه و بالفعل خود برای تأیید وحی سود می‌برند. بیش از هزار سال از نزول قرآن می‌گذارد. این کتاب

در میان بدوی‌ترین مردم دنیا نازل شد. هنگامی راه زمین را پیش گرفت که زمینیان کمترین بهره را از علم و اندیشه داشتند. از آن روزگار تاکنون، جز تأیید و تحسین از جانب علم و عقل نصیب وحی نشده است.

البته هرگز نمی‌توان عیار وحی را با محک عقلی بشری یا علوم جزئی سنجید. اما هم اینکه این دو منبع معرفتی، در سایه‌ی وحی بالیده‌اند و زندگی بشر را سامان داده‌اند، چنین برمی‌آید که تعارضی میان آنها نیست و دانشمندان می‌توانند به کمک براهین عقل و آموزه‌های علمی به تأیید دستاوردهای وحی برخیزند.

فاوحي الي عبده ما اوحى ما كذب الفؤاد ما رأى اَفْتَمَارُ وَنَهْ عَلِي
ما يرى. ۴۳

وحی از زبان وحی

پیشتر گفتیم که حقیقت وحی را جز درآینه وحی نمی‌توان دید. راز نهانی این پدیده‌ی شگفت‌آفرینش، به دام تحلیل‌های فلسفی یا تاریخی یا داده‌های حسی و تجربی نمی‌آید. یکی از دلایل اینکه ماهیت منحصر به فرد وحی را نمی‌توانیم از رهگذر تحقیقات علمی کشف کنیم، آن است که وحی پدیده‌ای تکرارناپذیر است و نمی‌توان آن را موضوع آزمون‌سنجی خویش قرار دهیم. نگنجیدن در قلمرو معیاری سنتی و متداول در نظریه‌های قیاسی و عقلانی، دلیل دیگری بر عجز علوم بشری از شناخت وحی است.

حقیقت وحی چنان عظیم و ثقیل است که خداوند از آن به «قَوْلًا ثَقِيلًا» یاد می‌کند: إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.^{۴۴} همچنین خداوند از پیامبر خود می‌خواهد که هیچ تغییری در وحی ندهد و آن را همان‌گونه که بر او نازل شده است، به مردم ابلاغ نماید.

در عظمت و سنگینی این عطیه‌ی بزرگ الهی، همین بس که مخاطب آن روح مبارک پیامبر ﷺ بوده است و در این فرایند، هیچ ابزار یا وسیله‌ای، واسطه نبوده است.

وحی را هیچ نسبتی با رؤیاهای صادق یا تجربه‌های عرفانی نیست. کسانی که در صدد مشابه‌سازی هستند و سر آن دارند که وحی را شبیه یا هم سنخ تجربه‌های معنوی آدمیان بشمارند، این نکته مهم را فراموش کرده‌اند که وحی، حاصل بارانِ اعجاز است و فقط از سرچشمه‌ی عصمت می‌جوشد:

کتابٌ أُخْرِجَتْ آیاتُهُ ثم فَضِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ^{۴۵}؛

«این کتابی است که استحکام یافته و سپس آیاتش از نزد خدای

حکیم و آگاه، تفصیل یافته است.»

از خصوصیات دیگر وحی، آن است که هم به لحاظ معنا و هم به لحاظ لفظ از جانب خداست؛ یعنی بر خلاف عقیده‌ی پاره‌ای از قرآن پژوهان گذشته و معاصر^{۴۶}، الفاظ این کتاب نیز آسمانی و از جانب رب‌العالمین است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.^{۴۷}

«همانا ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم تا اندیشه کنید.»

حفظ و نگاه‌داری قرآن از دستبرد و تحریف‌ها نیز بر عهده‌ی خدا است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

«ما ذکر را بر تو نازل کردیم و ما خود آن را حافظیم.»

مرحوم علامه طباطبایی (ره) درباره‌ی کیفیت وحی قرآن مجید می‌فرماید: «وحی این کتاب، به طور تکلیم بوده و خدای متعال با پیامبر گرامی خود سخن گفته و آن حضرت با تمام وجود خود - نه تنها با گوش - سخن خدا را تلقی نموده است.»^{۴۸}

در آیه‌ی ۵۲ از سوره‌ی شوری، خداوند به صراحت می‌فرماید که جز از طریق وحی یا از ورای حجاب یا با ارسال رسولان با کسی سخن نگفته است.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسُلَ رَسُولًا.

«هیچ بشری را خدا سخن نگفته است مگر به وحی یا از پس پرده

یا به وساطت رسولی.»

از آن جا که گفتگوی خدا با پیامبر گرامی اسلام ﷺ به وساطت رسول دیگری نبوده است مگر جبرائیل یا روح الامین، و یا از طریق وحی مستقیم بوده، می توان دریافت که قرآن، بارزترین مصداق وحی و عالی ترین مرتبه ی آن است^{۴۹} به قول مولانا:

این همه آوازه‌ها از شه بُود
گر چه از حلقوم عبدالله بود.^{۵۰}

پن نوشت‌ها

* فارغ التحصیل جامعه الزهراء.

۱. مولوی، مثنوی.
۲. ر.ک: روضه کافی، ص ۳۱۲ و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹ و ۴۱.
۳. سَمَر: افسانه‌ای که برای خوابیدن کودکان می‌گویند.
۴. مولوی، مثنوی، دفتر اول.
۵. حکیمی، محمدرضا، الحیات، ج ۲، ترجمه ی احمد آرام، ص ۴.
۶. همان.
۷. ر.ک: معجم، ماده ی وحی.
۸. علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، دارالکتب الاسلامیه، ص ۶۴.
۹. ر.ک: سعیدی روشن، وحی شناسی، کانون اندیشه جوان.
۱۰. مولوی، مثنوی، دفتر اول، ادبیات ۶۱-۱۴۵۹.
۱۱. منظور شهادت سنگریزه‌ها به رسالت پیامبر در روز نخست رسالت ایشان است؛ وقتی که از غار حراء به سوی خانه باز می‌گشتند.
۱۲. مثنوی، دفتر سوم، آیات ۱۰۲۸ و ۲۲-۱۰۱۸.
۱۳. فصلت، آیات ۱۲-۹.
۱۴. ر.ک: المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۸.
۱۵. سوره زلزال، آیات ۵-۱.
۱۶. سوره ی نحل، آیات ۸-۶۷.
۱۷. مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، آیات ۳۰-۱۲۲۸. مراد از شمع در بیت آخر، ساختن شمع از موم غسل است که در قدیم مرسوم بوده است.

۱۸. مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۷.
۱۹. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷.
۲۰. ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰.
۲۱. مائده، آیه‌ی ۱۱۰.
۲۲. ر.ک: عبده، المنار، ج ۷، ص ۲۴۸.
۲۳. مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۸۵۲ و ۱۸۵۱ و ۱۸۵۵.
۲۴. سوره‌ی ناس، آیات آخر.
۲۵. انعام، آیه‌ی ۱۲۱.
۲۶. انعام، آیه‌ی ۱۱۲.
۲۷. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۴۰.
۲۸. زمخشری، اساس البلاغه، ص ۶۶۸.
۲۹. ر.ک: خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۳۲۰ و قاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۹۹.
۳۰. ازهری، تهذیب اللغة، ج ۵، ص ۲۹۵.
۳۱. همان.
۳۲. سوره‌ی مریم، آیات ۱۱-۱۰.
۳۳. ر.ک: آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۱۴۹.
۳۴. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.
۳۵. ر.ک: علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۹۲-۹۳.
۳۶. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۳.
۳۷. محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، فصل اول، ص ۱۰.
۳۸. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.
۳۹. ر.ک: علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۲-۸۱.
۴۰. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳.
۴۱. انعام، آیه‌ی ۵۹.
۴۲. نحل، آیه‌ی ۸۹.
۴۳. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۲.
۴۴. سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۵.
۴۵. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.
۴۶. مانند نصر حامد ابوزید، در کتاب «معنای متن» ترجمه‌ی کریمی نیا.
۴۷. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲.
۴۸. قرآن در اسلام، ص ۹۰.
۴۹. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.
۵۰. مولوی، مثنوی.